رسول الله و خاتم النبیّین شرح نقطه ایست از جلال
صفات او و بر آل اطهار و عترت اخیار که ائمه دین
و صفات و هداة راه یقین و نجوم اهل آسمان و زمینند
امّا بعد این رساله ایست مسمّی برساله حسنیه در بیان
اعتقادات عقلیه و ذکر عبادات شرعیه نقلیه بر سبیل ایجاز و
اختصار نه اطناب و اکثار مشتمل بر مقدمه و دو باب والله
الهادی الی الصواب مقدّمه بدانکه ایمان وا...
بر هر مکلف و ایمان آنست که مکلف اع...
و اقرار کند بزبان بهستی ذات ...
... ... نعمت او و نبوّة

معاد و بانکه هرچه از خدای تعالی بخلقان آمده همه حق
است و مکلف بر ایمان انکس است که اورا آنمقدار
عقل باشد که آنچه در ایمان معتبر است تواند فهمید و دانست
خواه بالغ شرعی باشد و خواه نباشد و اسلام آنست که
مکلف اظهار کلمه شهادت کند و چیزی که از ضروریات
دین است مثل نماز و روزه و مانند آن آنرا انکار نکند
مکلف که بدل اعتقاد و بزبان اقرار نکند برین چیزها
... نباشد و می باید که این اعتقاد یقینی باشد
... اعتقادیست که راست باشد نه خطا
... و در آنجا تردد وی نباشد

وی از نفس وی نیست بلکه از غیر وی است

فصل اول

در بیان وجود و هستی خدای تعالی بدانکه خدای تعالی که واجب
الوجود است موجود است که اگر موجود نباشد لازم آید
که هیچ چیز موجود نباشد زیرا که در مقدمه مقرر شد که
هرچه موجودست بر دو قسم است واجب الوجود و ممکن
الوجود و نیز مقرر شد که وجود ممکن الوجود از غیر اوست
پس اگر واجب الوجود موجود نباشد آن ممکن الوجود نیز موجود
نخواهد بود بجهة انکه بر تقدیری که واجب الوجود موجود نباشد
آن غیر که وجود ممکن الوجود ازوست نیز نخواهد بود پس
اگر واجب الوجود موجود نباشد لازم آید که هیچ چیز موجود

نباشد اصلا و این خلاف واقع است **مسئله** چون مبین
شد که واجب الوجود که خدایتعالی است موجودست
لازمست که او قدیم و ازلی باشد یعنی هستی او را اول
نباشد و ابدی باشد یعنی هستی او را نهایت نباشد
و باقی باشد یعنی وجود او را بقا و استمرار باشد و سرمدی باشد.
یعنی عدم را که نیستی است هرگز بر وجود و هستی او راه
نباشد زیرا که اگر نیستی را بر وجود او راه باشد بوجهی از
وجوه واجب الوجود نباشد بلکه ممکن الوجود باشد و این
باطل است پس قدیم و ازلی و ابدی و باقی و سرمدی باشد
فصل دویم در بیان صفات ثبوتی یعنی صفاتی که لایق
ذات

ذات باری تعالی باشد و حق تعالی موصوفست بآن
مسئله خدایتعالی قادرست و قادر آنست که فعل و
ترک فعل بارادهٔ و اختیار او باشد یعنی اگر خواهد کند و اگر
نخواهد نکند و بدانکه هر چه از و فعلی صادر شود اگر ترک
آن فعل از و ممکن باشد آنرا قادر و فاعل مختار گویند و اگر ترک
ان فعل از و ممکن نباشد آنرا فاعل موجب گویند مثل آتش
در سوختن چون این مقرر شد بباید دانست که حکما در
این مسئله خلاف کرده اند و مذهب ایشان آنست که
خدای تعم موجبست و قادر نیست و این مذهب باطل است
وحق آنست که خدای تعالی قادرست [illegible] ب نیست که اگر موجب باشد

وقادر نباشد عاجز باشد و در مرتبه جمادات باشد مثل
آتش و آب و مانند آن و این نقص است و نقص بر خدای
تعالی [illegible] نیست زیرا که ناقص خدائی را نشاید پس
خدای تعالی قادر باشد دیگر آنکه اگر خدایتعالی موجب باشد
لازم آید که عالم که اثر وی است قدیم باشد زیرا که اثر وی
موجب از موجب جدا نمیشود و چون ثابت شد که خدای
تعالی قدیمست پس اگر موجب باشد اثر وی که عالم است
هرگز از وی جدا نشود پس لازم آید که عالم نیز قدیم باشد
چنانچه خدای تعم قدیمست و حال آنکه عالم حادث است
و غیر از خدای تع هیچ چیز قدیم نیست پس معلوم شد که

خدای

خدای تعم قادر است و موجب نیست و بدانکه خدایتعالی
قادر است بر همه ممکنات زیرا که آنچه سبب تعلق قدرتست
بممکنات امکانست یعنی ممکن بودن ممکنات و امکان
مشترکست در همه ممکنات پس قدرت خدای تعم تعلق گیرد
بهمه ممکنات مسئله خدایتعالی عالم است یعنی داناست و
چیزها نزد او حاضر و ظاهرست زیرا که ثابت شد که خدای تعم
قادرست و قادر آنست که فعل او باراده و خواهش او باشد
و اراده و خواهش چیزی بی آنکه او را داند ممکن نیست
دیگر آنکه افعال غریبه که محکم است مشتمل است بر خواص
عجیبه و منافع کثیره مثل آفریدن آسمان و زمین و انواع مرکبات

وغیر آن از خدای تعالی صادر شد وهرکه از و فعلهای چنین
صادر شود بالضروره عالم ودانا باشد پس خدای تعالی
عالم باشد دیگر آنکه اگر خدای تعم عالم نباشد جاهل باشد
وجهل نقص است ونقص بر خدای تعم روا نیست چنانکه گذشت
پس خدای تعم عالم باشد وعلم خدای تعم متعلق است بهمه
ممکنات کلیات وجزئیات معدومات وموجودات
آنچه بود وآنچه خواهد بود زیرا که نسبت ذات باری تعالی بهمه
مساویست پس اگر بعضی را داند وبعضی را نداند ترجیح
بلا مرجح لازم آید وجهل نیز لازم آید وجهل نقص است ونقص
بر خدای تعم روا نیست چنانکه مذکور شد مسئله خدای تعالی

حی

حی است یعنی ممکن است که قادر وعالم باشد زیرا که اگر حی
نبودی قادر وعالم نبودی وحال آنکه ثابت شد که قادر
وعالم است پس حی باشد مسئله خدای تعم مرید است
یعنی داناست بمصلحت فعل وکاره است یعنی داناست
بمصلحت ترک فعل زیرا که خدای تعم تخصیص کرد فعل خود را
بوقتی دون وقتی وحال آنکه قادر است بر فعل وترک فعل
در همه اوقات پس تخصیص فعل را بآن وقت خاص و
تخصیص ترک را بآن وقت دیگر سببی میباید که موجب
این تخصیص باشد وآن سبب نیست الا اراده وکراهت
پس خدای تعم مرید وکاره باشد دیگر آنکه خدای تعم امر کرد بندگانرا

بطاعت ونهی کرد از معصیت وامر دلالت میکند
باراده ونهی دلالت میکند بر کراهت پس خدای تعالی
مرید وکاره باشد دیگر آنکه ثابت شد که خدای تعالی
عالم است بهمه چیزها پس عالم باشد بمصلحت فعل ومصلحت
ترک فعل پس خدای تعم مرید وکاره باشد مسئله خدایتعالی
مدرکست یعنی عالم است بمدرکات ومدرکات آن چیزهاست
که دریافته شود بیکی از حواس وسمیع است یعنی داناست
بمسموعات ومسموعات آنچیزهاست که آنرا شنوند و
بصیر است یعنی عالمست بجمیع معلومات مدرکات و
مسموعات ومبصراتست پس مدرک وبصیر وسمیع باشد

دیگر آنکه قرآن دلالت میکند برآنکه خدای تعم مدرکست
وسمیع وبصیر چنانکه فرمود وَهُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصَارَ
یعنی خدای تعم داناست بدیدنیها وفرمود وَهُوَ
السَّمِیعُ الْبَصِیرُ یعنی خدای تعم میداند آنچه را می شنوند
ومی بینند مسئله خدای تعم متکلم است یعنی آفریننده
حرفهاست در جسم جامد چنانکه حرف چند در درخت زیتون
آفرید تا باموسی علیه السلم سخن گفت ودلیل برآنکه خدای تعم
متکلم است آنست که آفریدن حروف در جسم جامد ممکنست
وخدای تعم قادرست بر همه ممکنات پس قادر باشد برایجاد
حروف در جسم وخدای تعم در قرآن خبر داده که او متکلم است

چنانکه فرموده تع وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوسىٰ تَكْلِيماً
یعنی خدای تعم سخن آفرید در درخت زیتون تا با موسیٰ ع
سخن گفت و هرچه خدای تعم خبر داده همه حقست پس خدای
تعالی متکلم باشد **مسئله** خدای تعالی صادقست یعنی
کلامش از خبر و وعده و وعید و غیر آن همه راستست زیرا
که دروغ قبیح و نقص است و خدای تعم منزه است از فعل
قبیح و نقص **دیگر اینکه** اگر کذب بر خدای تعم روا باشد اثبات
نبوت انبیا نتوان کرد و مکلفان را اعتماد بر وعده و وعید
و اخبار او نماند پس اقدام بر طاعت و عبادت و متابعت
پیغمبران ننمایند پس تکلیف و فرستادن پیغمبران بیفایده

و عبث باشد **فصل سیم** در بیان صفات سلبیه
یعنی صفاتی که خدای تعم منزه و مقدس از آنست و او را
با آن نسبت نتوان کرد **مسئله** خدای تعم واحدست و او را
شریک و نظیر نیست و مثل و مانند نیست یکتای بی همتاست
زیرا که اگر او را شریک باشد تواند بود که یکی از ایشان خواهد
که جسم معین مثل آسمان متحرک باشد و دیگری خواهد که همان جسم
در همان زمان ساکن باشد پس اگر مراد هر دو برآید لازم آید
که یک جسم در یکوقت هم متحرک و هم ساکن باشد و اگر مراد یکی
حاصل شود و از دیگری نشود عجز آن یک و ترجیح بلا مرجح
لازم آید و اگر مراد هیچکدام بر نیاید که جسم نه متحرک باشد و نه ساکن

وعجز هر دو لازم آید واینها همه محال است پس خدای تعم
یکی باشد **دیگر آنکه** خدای تعم فرمود که قل هو الله احد
یعنی بگو ای محمد که خدا یکیست واو را شریک نیست ونیز
فرمود که انما الهکم اله واحد یعنی بدرستی وراستی که
نیست خدای شما الا یکی وفرمود که لو کان فیهما آلهة الا الله
لفسدتا یعنی اگر در آفرینش اسمان وزمین خدای دیگر غیر از
الله بودی نظام وجود آسمان وزمین فاسد ومختل می شد
ونیز فرمود که فاعلم انه لا اله الا الله یعنی بدان ای محمد که نیست
خدائی الا یکی **مسئله** خدای تعم مرکب نیست ومرکب
آنست که او را اجزء باشد واو موجود نشود الا بعد از انکه

اجزا پیدا شوند وبهم ترکیب کرده شوند پس اگر خدای تعالی
مرکب باشد محتاج باشد در هستی خود بآن اجزا وهر چه در
وجود خود محتاج بود بغیر ممکن الوجود بود پس اگر خدای تعالی
مرکب بود ممکن الوجود بود واین باطل است زیرا که خدای تعم
واجب الوجود است پس مرکب نباشد **مسئله** چون مبین شد
که خدا یتعالی مرکب نیست ظاهر شد که جسم نیست زیرا که جسم
آن مرکب را گویند که او را قسمت تواند کرد در طول وعرض وعمق
پس اگر خدای تعم جسم باشد مرکب باشد وثابت شد که خدای تعم
مرکب نیست پس جسم نباشد وازاینجا معلوم شد که قول مجسمه
یعنی آنهای که میگویند که خدای تعالی جسم است باطل است

مسئله خدای تع جوهر نیست و جوهر آن ممکن الوجودست
که در وجود خود محتاج باشد که در آنجا حلول کند یعنی در آید
و چون ثابت شد که خدای تع واجب الوجود هست و ممکن
الوجود نیست پس جوهر نباشد **مسئله** خدای تع عرض
نیست و عرض آن ممکن الوجودیست که در وجود خود
محتاج باشد که در آنجا حلول کند چون سیاهی و سفیدی
و شیرینی و ترشی و مانند آن زیرا که اگر خدای تع عرض
باشد ممکن الوجود باشد و این باطل است زیرا که خدای تع
واجب الوجود است پس عرض نباشد **مسئله** خدای تعالی
متحد نیست بغیر و اتحاد آنست که دو چیز یکی شوند

بی زیاده و نقصان و روشنست نزد عقل که ممکن نیست
که دو موجود یکی شوند و اصلا زاید و ناقص نشود زیرا
که زیاده و نقصان خواهد شد البته پس معلوم شد که خدای تع
متحد نیست **دیگر آنکه** اگر خدای تعالی متحد شود بغیر اگر آن غیر
واجب الوجود باشد لازم آید که خدای تعالی را شریک باشد
و اگر آن غیر ممکن الوجود باشد آنچه حاصل شود بعد از اتحاد
اگر واجب الوجود باشد لازم آید که واجب الوجود ممکن الوجود
شده باشد و اگر هر دو بحال خود باشند اتحاد حاصل نشده
باشد زیرا که اتحاد آنست که دو موجود یکی شوند بوجهی که زیاده
و نقصان نشود پس معلوم شد که اتحاد ممکن نیست پس خدای تع

متحد نباشد مسئله خدای تعم متحیز نیست یعنی در
مکان و در جائی نیست و در جهت نیست یعنی در طرف
نیست زیرا که هرچه در طرف یا در مکان باشد البته
جسم یا جوهر بود و ثابت شد که خدای تعم جسم و
جوهر نیست پس در مکان و در جهت نباشد دیگر آنکه
اگر متحیز باشد محتاج باشد و خدای تعالی محتاج نیست
پس متحیز نباشد و از اینجا معلوم شد که قول مجسمه که
میکویند که خدای تعالی بر روی عرش نشسته و قول کرامیه
که میکویند خدای تعم بر روی عرش در جهت فوق است
یعنی در طرف بالاست باطل و فاسد است مسئله

خدای

خدای تعالی در محل نیست و حلول بر وی روا نیست و
حلول آنست که چیزی در چیزی در آید بر وجهی که اگر آن چیز
نباشد آن چیز اول نتواند بود چون رنگ و بو و طعم که در
جسم حلول میکند زیرا که اگر خدای تعم در محل بودی و حلول
بر وی روا بودی لازم آمدی که خدای تعم در وجود و هستی
خود محتاج بآن محل بودی و او را بی آن محل وجود و هستی
نبودی پس ممکن الوجود بودی و این باطل است زیرا که او واجب
الوجود است پس در محل نباشد و حلول بر وی روا نباشد
و از اینجا معلوم شد که قول حلولیه که میکویند که حلول بر خدای
تعم جایز است و چون بعضی صوفیه که میکویند که خدای تعم

حلول کرده در دلهای عارفان و قول نصاری که میگویند
که خدای تعم حلول کرده در عیسی علیه السلم باطلست **مسئله**
لذت والم بر خدای تعم روا نیست زیرا که لذت در چیزیست
که موافق مزاج باشد والم دریافتن چیزیست که مخالف مزاج
باشد و مزاج مستلزم جسم است پس اگر لذت والم بروی روا باشد
لازم آید که خدایتعالی جسم باشد و ثابت شد که خدای تعم جسم نیست
پس لذت والم بروی روا نباشد **مسئله** خدایتعالی محل حوادث
نیست یعنی روا نیست که حوادث مثل حرکت و سکون و مانند آن
در خدایتعالی حلول کند زیرا که اگر حوادث در وی حلول کند متغیر
شود و هرچه متغیر شود ممکن الوجود باشد و خدای تعم واجب الوجود ست

پس محل حوادث نباشد **مسئله** خدای تعالی مرئی نیست یعنی
دیدنی نیست و دیدن بچشم باو تعلق نمیگیرد نه در دنیا و نه
در آخرت زیرا که هرچه دیده میشود میباید که در مکان یا در جهت
باشد و خدای تعم در مکان و در جهت نیست پس دیده نشود
مسئله دیگر آنکه خدایتعالی فرمود که لا تدرکه الابصار یعنی چشم
او را در نمی یابد و نه بیند و فرمود که لن ترانی یعنی هرگز مرا نخواهی
دید ای موسی بدانکه اشاعره که پیشوایان مذهب سنیان اند
تخلف کرده اند درین مسئله با خدای تعم و انبیا و اولیا و با
جمیع علما و عقلا از اهل شرع و حکما و انکار عقل و شرع و نقل
کرده اند و گفته اند که خدای تعم دیدنی نیست در دنیا و اما در آخرت

مؤمنان او را خواهند دید و چون بطلان مذهب و اعتقاد
ایشان در غایت ظهورست در دفع شبهات ایشان
حاجت بتطویل نیست **مسئله** خدای تعم غنی است یعنی محتاج
نیست بغیر نه در ذات و نه در صفات که اگر محتاج باشد ممکن
الوجود باشد و حال آنکه واجب الوجودست پس محتاج نباشد
دیگر انکه حاجت نقص است و خدای تعم منزه است از جمیع
نقایص پس محتاج نباشد **رکن دویم** در بیان عدل
عدل آنست که مکلف اعتقاد کند که فعل خدای تعم همه حسن است
یعنی خوبست و مشتمل بر حکمت و مصلحت است و منزه است
از فعل قبیح و خلل بواجب نمیکند بدانکه هر فعلی که از کسی صادر

شود اگر آنکس بجهت آن فعل مستحق مذمت شود و بترک
آن مستحق مدح نزد اهل عقل آنرا حرام و قبیح خوانند مثل دروغ
و خیانت و ظلم و مانند آن و اگر بجهت آن فعل مستحق مدح شود
و بترک آن مستحق مذمت آنرا واجب گویند چون صدق
و عدل و ردّ امانت و مثل آن و اگر بآن فعل مستحق مدح شود
و بترک آن مستحق مذمت نشود آنرا مندوب خوانند مثل احسان
و خیر و مانند آن و اگر بآن فعل مستحق مدح و ذم هیچکدام نشود
و بترک آن مستحق مدح شود آنرا مکروه خوانند چون خوردن
طعام در بازار پیش مردم و بول کردن ایستاده و مانند آن
و اگر بآن فعل و ترک نه مستحق مدح شود و نه مستحق ذم آنرا مباح گویند

چون چیزهائی که واجب و سنت و حرام و مکروه نباشد مثل
خوردن میوه حلال بجهت تفکّه و لذّت و سیر کردن و مانند
آن و مخفی نیست که عقل حکم میکند بر حسن بعضی از افعال مثل
عدل و احسان و بر قبح بعضی افعال مثل خیانت و ظلم و
دروغ و خلف وعده و مانند آن و ازین جهت است که آنها
که اقرار بشرع ندارند چون ملاحده و دهریه و مانند آن حکم بر
حسن و قبح افعال میکنند **مسئله** خدای تعالی عادل و حکیم است
یعنی افعال وی همه حسن هست و فعل قبیح یعنی بد چون ظلم و
کذب و خلف وعده و مانند آن از وی صادر نمیشود و خلل
بواجب نمیکند یعنی آنچه لایق حکمت اوست آنرا میکند چون

فرستادن پیغمبران و کتاب و ثواب دادن مطیعان و وفا کردن
وعدها آنرا میکند و خلاف آن نمیکند زیرا که فعل قبیح و خلل بواجب
نقص است و خدای تعالی منزه است از نقص زیرا که ناقص خدائی را
نشاید **دیگر آنکه** فعل قبیح و خلل بواجب کسی کند که جاهل باشد یا محتاج
باشد بآن و خدای تعالی جاهل نیست بلکه عالم است بجزئیات و
کلیات و محتاج نیست نه در ذات و نه در صفات پس فعل
قبیح و خلل بواجب نکند **دیگر آنکه** اگر جایز باشد که فعل قبیح از
خدای تعالی صادر شود و خلل بواجب کند اعتماد بر وعد و وعید وی
نماند و اثبات نبوت انبیا نتوان کرد **دیگر آنکه** قرآن دلالت
میکند بر آنکه خدای تعالی فعل قبیح نمیکند چنانکه فرمود وما ربک

بظلام للعبید یعنی پروردگار تو ظلم نمیکند بر بندگان خود
و فرمود که و لا یرضی لعباده الکفر یعنی خدای تعالی بکفر بندگان
راضی نیست و از اینجا ظاهر شد که قول اشاعره باطل است و چون
ثابت شد که خدای تعالی فعل قبیح نمیکند ظاهر شد که اراده قبیح
نیز نمیکند زیرا که اراده قبیح نیز قبیح است مسئله هر فعلی که از خدای
تعالی صادر میشود همه را بجهت حکمت و غرض و فایده میکند زیرا
که اگر بیفایده و غرض و حکمت باشد عبث باشد و عبث قبیح است
و خدای تعالی قبیح نمیکند چنانکه گذشت و نیز در قرآن فرمود
که افحسبتم انما خلقناکم عبثا یعنی پندارند و گمان میبرند
که شما را عبث و بیفایده آفریدیم بلکه از برای فایده آفریدیم

و بباید دانست که آن فایده راجع به بندگان میشود زیرا
که خدای تعالی در ذات و صفات غنی است و محتاج نیست مسئله
افعال بندگان از خیر و شر همه از بندگان صادر میشود باراده و
اختیار ایشان که اگر افعال بندگان از خدای تعالی باشد و بنده
را قدرت و اختیار نباشد چنانکه اشاعره میگویند لازم آید که فرق
نباشد میان افتادن کسی از بلندی و زیر آمدن از آنجا بنردبان
و لازم آید که امر و نهی عبث و باطل باشد و لازم آید که کفر و معصیت
که از بندگان ظاهر میشود فعل خدا باشد و بنده را اختیاری نباشد
و خدای تعالی این افعال را در ایشان آفریده باشد و باز ایشان را
بسبب این افعال عذاب کند در دوزخ و این ظلم و قبیح است و خدای تعالی

ظلم و قبیح نکند **دیگر انکه** خدای تعالی افعال بندگان را اسناد بایشان
کرده چنانکه فرموده که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و فرموده
که الَّذِينَ كَفَرُوا و فرموده که جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و آیات درین
باب بسیارست پس اگر این افعال از ایشان صادر نشده باشد
اسناد بایشان نمیکرد پس معلوم شد که قول اشاعره که میگویند
که همه افعال از خیر و شر و ظلم و کفر و فساد از خدای تعم است و بنده را
هیچ قدرت و اختیار نیست باطل و مهمل است **مسئله** چون ثابت
شد که خدای تعالی عادل و حکیم است ثابت شد که هرچه لطف است
نسبت به بندگان همه را میکند در حق ایشان و خلل آن نمیکند
و لطف چیزیست که بنده را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت

و بنده را از قدرت و اختیار بیرون نبرد مثل فرستادن پیغمبران
و نصب کردن امامان و تکلیف کردن مکلفان و مانند آن
زیرا که خدای تعالی خلق را از برای فایده آفرید و آن فایده بی آنکه
در حق ایشان لطف کند حاصل نمیشود و قادرست بر فعل
لطف پس فعل لطف واجب باشد بر وی یعنی لایق حکمت او باشد
و آنچه لایق حکمت او باشد اگر نکند نقض غرض کرده باشد و
نقض غرض قبیح است و خدای تعم منزه است از فعل قبیح پس در
حق بندگان لطف کرده باشد **مسئله** از جملهٔ الطاف تکلیف
است و تکلیف آنست که خدای تعالی الزام کند بندگان را و
واجب گرداند بر ایشان چیزی را که در وی مشقت باشد و چون

مقرر شد که لطف آنست که بنده را نزدیک گرداند بطاعت و دور
گرداند از معصیت و ظاهرست که تکلیف ازین قبیل ست
که نزدیک میگرداند بنده را بطاعت و دور میگرداند از معصیت
پس تکلیف از جمله الطاف باشد و چون ثابت شد که لطف
بر خدای تعم واجبست و لایق حکمت اوست پس تکلیف کردن
مکلّفان واجب باشد بر خدای تعم و لایق حکمت او باشد
و خدای تعم خلل بواجب نمیکند پس تکلیف کرده باشد مکلّفانرا
رکن سیم در بیان نبوت نبی یعنی پیغمبر و نبی آن
انسانیست که خبر دهد از خدایتعالی و میان او و خدای تعالی
واو واسطه بشری نباشد مسئله فرستادن پیغمبران لطفست

ولطف

ولطف واجبست بر خدای تعم پس فرستادن پیغمبران واجب باشد
امّا آنکه فرستادن پیغمبران لطفست ظاهرست زیرا که چون
درمیان مردمان کسی باشد که مؤیّد باشد از نزد خدای تعم با آیات
و آیات و از برای ایشان حلال و حرام و خیر و شر و طاعت و معصیت
را بیان کند از نزد خدای تعم و ایشان را امر و نهی کند البته بطاعت
نزدیکتر و از معصیت دورتر خواهند بود پس فرستادن پیغمبران
واجب باشد مسئله واجبست که پیغمبر صلی الله علیه و آله معصوم
باشد از جمیع گناهان کبیره و صغیره عمداً و سهواً پیش از نبوت
و بعد از نبوت از اول عمر تا آخر عمر و عصمت صفتی است که
خدایتعالی از لطف به بنده خود میدهد تا آن بنده میل و قصد

نکنند بسوی فعل معصیت و ترک طاعت نکند تا آنکه بنده
قادر باشد بر فعل معصیت و ترک طاعت و دلیل
بر وجوب عصمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنست که اگر معصوم
نباشد اعتماد بر اخبار و امر و نهی و وعد و وعید او نماند و کسی
او را تمکین نکند و باقوال و افعال او التفات نکنند و از دلهای
مردم ساقط گردد و آنچه از خدای تعالی خبر دهد مقبول نیفتد پس
فرستادن وی عبث شود و لازم آید که خدای تعالی فعل عبث
کرده باشد در فرستادن وی و عبث بر خدای تعالی روا نیست
پس عصمت پیغمبران واجب باشد و از اینجا ظاهر شد که آنچه
میگویند که عصمت پیش از نبوت و از صغیره در حالت سهو

شرط نیست

شرط نیست باطل است و بعضی مخالفان میگویند که معصوم بر
فعل معصیت و ترک طاعت قادر نیست این باطل است زیرا که
اگر معصوم را قدرت بر فعل معصیت و ترک طاعت نباشد
مکلف نباشد و او را بترک معصیت و فعل طاعت ثواب نباشد
و این اعتقاد اختیار نمیکند الا کسی که ایمان و عقل ندارد مسئله
واجب است که پیغمبر صلی الله علیه و آله منزه باشد از عیوب خلقی
مثل کوری و کری و غیر آن و از رذایل خلقی چون کج خلقی و بخیلی
و بددلی و امثال آن و از نقایص فعلی مثل صنعت حیاکت و حجامت
و مانند آن که اگر چنین باشد او را و اقوال و افعال او را اعتبار نکنند
خصوصاً کسانی که از این عیوب مبرا باشند پس فرستادن او عبث شود مسئله

واجبست که هر پیغمبری از امت خود افضل باشد و در میان امت
او ازو بهتری و مساوی او نیز نباشد و اگر نه تقدیم مفضول بر فاضل
و ترجیح بلا مرجح لازم آید و نیز آن افضل یا مساوی مطیع و منقاد
او نشود پس ارسال رسل و رسالت لغو و عبث باشد نسبت بآن افضل یا
مساوی **مسئله** پیغمبران افضل از ملائکه اند چنانکه خدای تعالی
میفرماید که ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل عمران
على العالمين یعنی بدرستی که خدای تعالی برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم
و آل عمران را بر جمیع اهل عالم از ملائکه و جن و انس **مسئله**
حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف صلعم
رسول خدا و پیغمبر بحق است زیرا که آن حضرت دعوی نبوت کرد

و معجزه از آنحضرت ظاهر شد بر طبق دعوی وی و هر که دعوی نبوت
کند و معجزه ازو ظاهر شود بر طبق دعوی وی پیغمبر حق باشد پس
محمد بن عبدالله صلعم پیغمبر حق باشد و معجزه آن چیزیست که ظاهر شود
از کسی مخالف عادت مردم مطابق دعوی وی مقرون بتحدی که
عاجز گرداند سایر مردم را از مثل آن و معنی مقرون بتحدی آنست که
آنکس که ازو معجزه ظاهر شود گوید مردم را که اگر شما ازین کار من شک
دارید و تصدیق نمیکنید مثل این کار من بیارید و ایشان عاجز شوند
و نتوانند که مثل آن ظاهر کنند و دعوی نبوت آنحضرت و ظاهر
شدن معجزه از دست وی معلومست بتواتر و درین شک نیست و
معجزات آن حضرت بسیارست چون قرآن که بآن تحدی کرد بلغا و

فصحای عرب را چنانکه خدای تعم در قرآن مجید میفرماید که وَاِنْ
كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا اَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَاْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ
یعنی اگر در شکید از آنچه فرستادم بر بنده خود پس بیارید مثل این
قرآن و ایشان همه عاجز شدند و نتوانستند که یک سوره
که عبارت از سه آیه است مثل این قرآن بیارند با آنکه آنها
در غایت فصاحت و بلاغت بودند عاجز شدند و خدای تعم از
عجز ایشان در قرآن خبر داده که قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ
وَالْجِنُّ عَلَى اَنْ يَاْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَاْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ
كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا یعنی بگو ای محمد که اگر اتفاق کنند
جن و انس بر آنکه مثل این قرآن بیارند نتوانند که بیارند اگرچه

بعضی معاون و مددکار بعضی باشند و تا غایت قرآن در میان
مردم است و خواهد بود تا قیامت و هیچکس از عرب و عجم مثل آن
ترکیب نتوانند کرد مسئله پیغمبر ما صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبرانست
یعنی آخر ایشانست و بعد از آن حضرت تا بقیامت پیغمبری نخواهد بود
چنانکه خدایتعالی فرموده ولکن رسول الله و خاتم النبیین یعنی
محمد مصطفی رسول خدا و آخر پیغمبران است و نیز حضرت پیغمبر فرموده
که لَا نَبِيَّ بَعْدِيْ یعنی بعد از من پیغمبری نخواهد بود مسئله در میان
علما درین مسئله خلافست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از تکلیف
و پیش از بعثت بر دین کدام پیغمبر بود و خدایتعالی را بکدام دین
عبادت میکرد بعضی گفته اند که بر دین ابراهیم عم بود و بعضی گفته اند

بر دین عیسی عم بود و بعضی گفته اند که بر دین خود که بران مبعوث
خواست شدن اما در ان زمان مامور نبود که بخلق رساند بلکه مامور
بود که بدان عمل کند و حق اینست والله اعلم بالصواب رکن
چهارم در بیان امامت امام آنکس است که حاکم و مهتر باشد
بر جمیع مکلفان در امور دین و دنیا بر سبیل از پیغمبر صلی الله علیه و آله
و از اینجا معلوم شد که دو کس در یک زمان امام نباشند زیرا که امام آن
کس است که حاکم باشد بر همه مکلفان پس اگر در یک زمان دو امام
امامت کنند هر یک از ایشان بر دیگری حاکم نخواهند بود پس هر
یک حاکم بر همه مکلفان نباشند و از اینجا ظاهر شد بطلان مذهب
زیدیه که امام متعدد در یک زمان جایز میدارند مسئله نصب امام

وتعیین

وتعیین او بر خدای تعالی واجبست زیرا که امامت لطفست و لطف
بر خدای تعالی واجبست چنانکه در نبوت گذشت بجهة آنکه چون بر
سر مردمان مهتری و حاکمی باشد از قبل خدای تعالی و رسول خدا او امر
کند ایشان را بطاعت و نهی کند از معصیت و محافظت نماید دین
خدا و شریعت پیغمبر را از تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان و مرجع
ایشان باشد در مشکلات و معضلات و وقایع و قضایا البته
آن مردم بطاعت و نزدیکتر و از معصیت دورتر خواهند بود بی شک
پس امامت لطف باشد و لطف واجبست بر خدای تعالی چنانکه گذشت
پس نصب امام واجب باشد بر خدای تعالی مسئله واجبست که
امام معصوم باشد از گناهان صغیره و کبیره از روی عمد و سهو پیش از

امامت و بعد از امامت از اول عمر تا آخر عمر بهمان دلیلی که در
نبوت کفته شد و نیز واجبست که امام منزّه باشد و مبرّا از عیوب
خلقی و از رزایل خلقی و نقایص عقلی چنانچه در بحث نبوت کفته شد
و نیز می باید که امام افضل از رعیت باشد در جمیع کمالات مثل علم
و زهد و تقوی و شجاعت و کرم و امثال آن و در میان رعیت
افضل از و و مساوی نیز نباشد که اکر افضل از ان امام در
میان رعیت باشد تقدیم آن امام بر انکسی که افضل از وست
تقدیم مفضول بر فاضل باشد و این قبیح و ناپسندیده است
عقلا و نقلا چنانکه خدای تعم در قرآن فرموده که أَفَمَنْ یَهْدِی
اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لَا یَهِدِّی اِلَّا اَنْ یُهْدَی تعز آیا

الی

آنکس که هدایت تواند کرد بسوی حق سزاوارترست که مردم اورا
تابع باشند و او پیشوای مردمان باشد یا انکس که هدایت نتواند
کسی را مکر انکه دیکری اورا هدایت کند یعنی انکس که هدایت تواند
کرد امام و پیشوای حق اوست نه انکس که هدایت نتواند کرد کسی را
مکر انکه اورا دیکری هدایت کند و اکر مساوی آن امام در میان
رعیت او باشد تقدیم آن امام بران مساوی ترجیح بلا مرجح باشد
و این باطلست **مسئله** شرط امام آنست که امامت او بنص
خدا باشد زیرا که عصمت در امامت شرطست و عصمت امریست
مخفی و معلوم نمیشود الا باعلام علام الغیوب پس لازمست که
امامت بنص خدا باشد نه بمجرد دعوی امامت و خروج چنانکه زیدیه

میکویند و نه بمیراث چنانکه عباسیه میکویند و نه باتفاق چنانکه
سنیه میکویند و نص خدا از قرآن و حدیث پیغمبر صلی الله علیه واله
و قول امام سابق و دعوی امامت باظهار معجز معلوم کردد زیرا
که معجز فعل خداست که ظاهر میشود از دست آنکس که دعوی
امامت کرد پس چون معجز از دست آنکس که دعوی امامت کند
ظاهر شود معلوم شود که راست میکوید و خدای تع اورا امامت
داده است **مسئله** امام بحق بر خلق بعد از حضرت پیغمبر ص
بلا فصل حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم است زیرا که
امام می باید که معصوم باشد چنانکه گذشت و معصوم حضرت
الشان
امیر المؤمنین علی علیه السلم بود نه آنها که سنیه و عباسیه دعوی امامت

کردند **دلیل دیگر آنکه** امام میباید که منصوص باشد و منصوص
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم است چنانکه خدای تع فرمود
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ
وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی حاکم شما خداست و رسول
خدا و آنکس که بپای داشت نماز را و در حالت رکوع زکوة
بمستحق داد مفسران قرآن از موافق و مخالف اتفاق
کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم در حالت رکوع انگشتری
بسایل داد و این آیه در حق او نازل گشت بجهة آن تصدق و
غیر از آنحضرت هیچکس ایشان این کار نکرد **دیگر آنکه** حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود در روز غدیر خم که من

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ یعنی هر کرا من حاکم و مهتر
باشم بروی علی نیز حاکم و مهتر باشد بروی و فرمود که اَنْتَ
مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسٰى اِلَّا اِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي
یعنی ای علی مرتبه تو نسبت بمن همچو مرتبه هرون است نسبت
بموسی ع اما بعد از من پیغمبری نخواهد بود و اگر می‌بود تو می
بودی و ظاهرست که هرون که خلیفه و وزیر و نایب مناب
و قایم مقام حضرت موسی ع و مُفْتَرَضُ الطَّاعَة بود پس حضرت
امیر المؤمنین نیز خلیفه و وزیر و نایب مناب و قایم مقام حضرت
پیغمبر و مُفْتَرَضُ الطَّاعَة باشد و چون این مراتب اورا ثابت بود
در حال حیات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و شکی نیست

که آن

که آنحضرت بعد از پیغمبر ص باقی بود پس این مراتب اورا ثابت
باشد بعد از وفات حضرت رسالت پناه چنانکه در حال حیات
آن حضرت ثابت بود و از و زایل نشود و نیز فرمود که اَنْتَ اَخِي
وَخَلِيفَتِي وَرَاضِي دِينِي یعنی تو ای علی برادر منی و جانشین منی
و حاکم شریعت منی و مانند این روایات که نص است بر امامت
امیر المؤمنین علی علیه السلام بسیارست دلیل دیگر برانکه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام افضل امت رسول صلی الله علیه و اله است
چون افضل امت رسول ص اوست پس امام بحق او باشد نه غیر
و افضلیت آنحضرت معلومست بی شک و شبهه زیراکه حق تعالی
آنحضرت را در قرآن نفس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خوانده چنانکه فرمود

که اَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَکُمْ یعنی علی علیه السلام نفس حضرت
پیغمبر است و حضرت پیغمبر نیز آنحضرت را نفس خود خواند
چنانکه فرمود یا علی نَفْسُکَ نَفْسِی وَجِسْمُکَ جِسْمِی وَلَحْمُکَ لَحْمِی
وَدَمُکَ دَمِی وَحَرْبُکَ حَرْبِی یعنی ای علی نفس تو نفس منست
وتن تو تن منست وگوشت تو گوشت منست وخون تو
خون منست وجنگ با تو جنگ با منست یعنی هر که با تو
جنگ کند چنان باشد که با من جنگ کرده باشد وامثال
این روایات بسیارست ومقرر ومبین است که حضرت
رسالت پناه افضل کاینانست پس کسی که نفس آنحضرت
باشد نیز افضل امت باشد ودلیل دیگر بر افضلیت آنحضرت

آنست

آنست که غیر از آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله هیچکس در علم
وحکمت وزهد وعبادت وشجاعت وکرم وسخاوت وحلم
وقرب بخدا ورسول ومحبت ایشان وریاضت وطاعت وصبر
وشکر در حالت ضرا وسرا وکمالات نفسانی وغیر نفسانی
بآنحضرت نرسیده چنانکه در احادیث وتواریخ وآثار مقرر
ومبین است وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که اَنَا
مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا فَمَنْ اَرَادَ الْحِکْمَةَ فَلْیَأْتِهَا
مِنْ بَابِهَا یعنی من شهر علم وحکمتم وعلی در آن شهرست
پس هر کس حکمت وعلم خواهد از آن در در آید غرض آنست که
علم وحکمت من بحضرت علی علیه السلام رسید واز آنحضرت علیه السلم

بخلق رسید پس هر که علم و حکمت خواهد از حضرت علی علیه السلام
بیاموزد و هر که علم و حکمت از حضرت علی ع نیاموخت جاهل است
و از اهل علم و حکمت نیست و از اینجا ظاهر شد که هر که سلسلهٔ
مذهب خود در دین اسلام و شریعت رسول ملک علام
بدروازهٔ عَلیٌ بابُها نرساند چون غول بیابانی در بادیهٔ
ضلالت و ظلمات غوایت و جهالت حیران و سرگردان مانده
باشد و عاقبت امرش هلاکت باشد و نیز حضرت پیغمبر فرمود
که اَقضاکُم عَلیٌ یعنی عالم ترین شما علیست دیگر آنکه
بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله همه امت رجوع با آنحضرت
میکردند در جمیع مشکلات و قضایا و از آن حضرت می

پرسیدند

پرسیدند و آن حضرت هرگز با ایشان رجوع نکرد دیگر آنکه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز مباهله آنحضرت و فرزندان
او را با خود برد بجهت دعا نه دیگران را دیگر آنکه قضایای عجیبه
و احکام غریبه از آنحضرت صادر شده که عقل در آن حیرانست و
هیچکس را بر مثل آن احکام علم و اطلاع و قدرت نبوده چون
قضیهٔ صاحب غلام مقیّد و صاحب کرده و مادر و پسر و خواجه
و غلام و قضیهٔ تهمت کردن زن بر همسایهٔ خود و مانند آن
دیگر آنکه جمیع علوم دینیه و ادبیه مثل علم کلام و تفسیر و قرآن
و حدیث و فقه و حکمت و معانی و بیان و بدیع و نحو و صرف و
مانند آن منسوب و مستند با آنحضرت است و از کلام آنحضرت گرفته و

دانسته اند چنانکه مقرر است در میان اهل این علوم **دیگر انکه**
قِتال و جِدال آنحضرت در حُروب مثل جنگ بَدر و اُحُد و اَحزاب
و حُنَین و خَیبر وغیر آن مشهور است و فُتوحات آنحضرت در
اِخبار مذکور است و هرگز از مُبارز روی نگردانید و هیچکس با
آنحضرت مُبارزت نکرد الا انکه کشته گردید یا مسلمان شد
دیگر آنکه آنحضرت میل بزینت و زخارف دنیا نکرد و فرمود
که طَلَّقتُکِ ثلاثاً یعنی ای دنیا ترا سه طلاقه گردانیدم و این
کنایتیست از مبالغه در ترک دنیا **دیگر آنکه** هیچکس بعد از رسول
صلی الله علیه و آله برابر آنحضرت نماز نکرد در روایت آمده که درست بود
حضرت امام زین العابدین علیه السلام در هر روز و شبی هزار رکعت
نماز

نماز میکرد و میگفت اَنّیٰ لی عِبادَةُ علیٍّ یعنی کجاست مرا عبادت علی
علیه السلام **دیگر انکه** روایتست که آنحضرت سه روز روزه داشت
با اهل بیت خود جهت وفاء نذر خود و هر شب طعام را بمسکین و یتیم
و اسیر بخشید و سورهٔ هل اتی باین سبب در حق ایشان فرود آمد
و در روایت آمده که آنحضرت باغ و بستان مستعد و بدست مبارک
خود ساخت و حاصل آنرا همه ساله با قاربی اجانب تصدق میکرد
و هرچه در قبضه تملک آنحضرت در می آمد در ساعت همه را در راه
خدا بفقرا و مساکین می بخشید و چندین آیات در شان آنحضرت
باین سبب فرود آمد **دیگر انکه** خدایتعالی محبت آنحضرت را لازم
گردانید بر همه خلق چنانکه فرمود قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلّا المَوَدَّة

فِي الْقُرْبَى يعنى بگو اى محمد امت خود را كه من از شما مزدى نميخواهم
براى پيغمبرى لكن دوستى اهل بيت من بر شما لازم است پس پرسيدند
كه اهل بيت تو چه كسانند گفت على و فاطمه و حسن و حسين اند عليهم السلام
ديگر آنكه پيغمبر صلعم فرمود كه مَنْ اَرَادَ اَنْ يَنْظُرَ اِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ
اِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَاِلَى اِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَاِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَاِلَى
عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ اِلَى عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عليه السلام يعنى هر كه خواهد كه
نظر كند بآدم و علم او و بنوح در تقواى وى و بابراهيم در حلم وى و
بموسى در هيبت وى و بعيسى در عبادت وى بايد كه نظر كند بعلى
بن ابى طالب عليه السلام ديگر آنكه پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمود كه عَلِيٌّ
خَيْرُ الْبَشَرِ مَنْ اَبَى فَقَدْ كَفَرَ يعنى على بهترين بنى آدم است هر كه قبول نكند

بتحقيق كه كافرست ديگر آنكه فرمود كه حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا
سَيِّئَةٌ وَبُغْضُ عَلِيٍّ سَيِّئَةٌ لَا يَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ يعنى دوستى على حسنه است كه
زيان ندارد با وجود آن حسنه هيچ بدى و دشمنى بدى است كه فايده
ندارد با وجود آن بدى هيچ طاعتى ديگر فرمود اَفْضَلُ اُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ اَبِي
طَالِبٍ يعنى بهترين امت من على بن ابى طالب است ديگر در روايت
آمده كه شخصى از براى حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله مرغ بريان آورد پيغمبر
فرمود اَللّٰهُمَّ ائْتِنِي بِاَحَبِّ خَلْقِكَ لِيَأْكُلَ مِنْ هٰذَا الطَّيْرِ يعنى بار خدايا
بفرست نزد من آنكسى را كه دوستتر دارى از خلقان تا با من بخورد اين
مرغ را پس على عليه السلام آمد و در بكوفت انس بن مالك كه دربان آنحضرت
بود گفت اِنَّ النَّبِيَّ عَلَى حَاجَةٍ يعنى نبى بحاجتى مشغولست و محل آمدن نيست

علی ع بازگشت باز حضرت پیغمبر ص همان دعا کرد باز علی ع
آمد و در کوفت انس همان جواب داد علی ع بازگشت بار
سیم حضرت پیغمبر ص دعا کرد و باز علی علیه السلم آمد و این نوبت
در را قوی‌تر کوفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله شنید
آواز داد علی ع درآمد حضرت پیغمبر ص فرمود یا علی ما اَبطَأَ بِكَ
عَنّی یعنی چرا دیر آمدی علی ع گفت آمدم انس مرا باز گردانید دیگر فرمود ص
باره آمدم باز گردانید حضرت پیغمبر فرمود یا انس ما حَمَلَكَ عَلی هذا
یعنی یا انس چه چیز ترا برین داشت انس گفت خواستم که این دعا
در حق یکی از انصار باشد حضرت فرمود که یا انس اَفِی الاَنصارِ
خَیرٌ مِن عَلِیٍّ اَفِی الاَنصارِ اَفضَلُ مِن عَلِیٍّ یعنی ای انس آیا درمیان

انصار

انصار بهتر از علی کسی هست آیا درمیان انصار فاضلتر از علی کسی
هست دیگر آنکه در جنگ احزاب چون امیر المؤمنین علی علیه السلام
عمر عبدوُد را کشت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود لَضَربَةُ عَلِیٍّ خَیرٌ
مِن عِبادَةِ الثَّقَلَینِ یعنی بدرستی که ضربت علی ع مر عمرو عبدود را
بهترست از جمیع عبادت جن وانس دیگر در جنگ خیبر فرمود
لَاُسَلِّمَنَّ الرّایَةَ غَداً اِلی رَجُلٍ یُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ کَرّارٍ غَیرِ فَرّارٍ
و در روایت دیگر آمده که لَاُعطِیَنَّ الرّایَةَ الی آخره یعنی بدرستی که
تسلیم خواهم کرد عَلَم را فردا بمردی که دوست داشته باشد خدا و رسول را
و دوست داشته باشد او را خدا و رسول حمله کننده باشد در جنگ و نگریزد
از جنگ و امثال این اخبار که دلالت بر افضلیت آنحضرت میکند بسیارست

پس ثابت شد باین دلیلها که امیر المؤمنین علی علیه السلام افضل
امتست و امام بحق اوست چنانکه گذشت پس امام بعد از
حضرت پیغمبر صلی الله و آله بلا فصل امیر المؤمنین علی علیه السلم
باشد نه دیگران دلیل دیگر بر امامت امیر المؤمنین ع آنست
که دعوی امامت کرد و معجز ظاهر کرد بر طبق دعوی خود و هر که دعوی
امامت کند و معجز نماید بر طبق دعوی خود امام باشد چنانکه در بحث
نبوت گذشت اما آنکه آنحضرت دعوی امامت کرد متواترست و
در اخبار و آثار مذکورست و در کلام آنحضرت مثل نهج البلاغه مسطورست
و موافق و مخالف درین نزاع ندارند اما معجزات آنحضرت بسیارست
از جمله معجزات آنحضرت آنست که خبر داد از غایبات چنانکه خبر داد

از

از کشنده خود که چه کس خواهد بود و در چه وقت خواهد بود و چنان بود
که آنحضرت خبر داد دیگر خبر داد از کشنده حضرت امام حسین علیه السلم
و جای آن و زمان آن و چنان بود که آنحضرت خبر داد دیگر آنکه
در جنگ نهروان اصحاب گفتند که خوارج از نهر گذشتند حضرت امیر
المؤمنین ع فرمود که نگذشتند جندب بن عبد الله ازدی روایت
کرد که بدل گذرانیدم که اگر خوارج گذشته باشند اول کسی که با وی
جنگ کند من باشم پس چون امیر المؤمنین علی علیه السلم با لشکر نزدیک
نهر رسیدند دیدند که خوارج از نهر نگذشته بودند امیر المؤمنین ع
روی بمن کرد و گفت ای جندب حال بر تو ظاهر شد یا نه جندب گفت
که من در دست و پای حضرت امیر المؤمنین افتادم و گفتم یا امیر المؤمنین

توبه کردم که دیگر چنین خیال فاسد در ضمیر نگذارم دیگر آنست
که کمیل بن زیاد که یکی از اصحاب آنحضرت بود خبر داد که حجاج علیه اللعنه
ترا ذبح خواهد کرد و چنان شد که آنحضرت فرمود دیگر آنحضرت روزی در
مسجد کوفه بر بالای منبر بود مردی در آمد و گفت یا امیر المؤمنین خالد بن
عویطه که یکی از خوارج بود در وادی قری مرد حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که نه مرده و نخواهد مرد تا آنکه مقدمه لشکر ضلالت شود و علمدار
وی حبیب بن عمار باشد پس شخصی از میان مردمان برخواست و
گفت یا امیر المؤمنین حبیب بن عمار منم والله که من شیعه توام و
دوستدار توام امیر المؤمنین فرمود که زنهار علم را در آن روز بر ندار
و لیکن البته برخواهی داشت و در این مسجد از این در در خواهی آمد و اشارت

کرد بدری که آنرا باب الثعبان گویند پس چون ابن زیاد علیه اللعنه
لشکر بجنگ حضرت امام حسین فرستاد خالد بن عویطه علیه اللعنه را مقدمه
آن لشکر گردانید و حبیب بن عمار را علمدار وی کرد و او با لشکر از در مسجد کوفه
در آمدند از باب الثعبان چنانکه حضرت امیر المؤمنین علی ع خبر داده بود
دیگر از معجزات آنحضرت آنست که آنحضرت دو بار اشارت کرد بآفتاب
و آفتاب باشاره آنحضرت برگشت یکبار وقتی که حضرت پیغمبر ص
سر مبارک خود را بر یعنی ران آنحضرت نهاده بود و بوحی مشغول شده
وقت عصر تنگ شد امیر المؤمنین علیه السلام نماز عصر را باشارت در
یافت چون پیغمبر از وحی فارغ شد و حال نماز امیر المؤمنین را معلوم کرد
فرمود که یا علی دعا کن و اشارت کن بآفتاب که خدای تعالی دعای ترا مستجاب

میکرواند و آفتاب برمیکردد امیرالمومنین علیه السلم چنان کرد آفتاب
برکشت و نماز عصر را باز دریافت و یکبار دیکر وقتی که از جنک نهروان
برکشتند ببابل رسید و از فرات کذشت با جمعی از اصحاب خود
و با ایشان نماز ظهر کزارد و چون باقی لشکر از فرات کذشتند
وقت عصر تنک شد حضرت امیرالمومنین علیه السلام دعا کرد و اشارت
کرد بآفتاب آفتاب بازکشت و باقی لشکر نماز عصر کزاردند و این قصه
متواترست و در آنجا مسجدی ساخته اند و آنرا مسجد الشمس کویند
دیکر آنکه آنحضرت روزی بر منبر مسجد کوفه بخطبه مشغول بود ناکاه
اژدهای بزرک از در مسجد درآمد قوم از وی ترسیدند و خواستند که
بدفع او مشغول شوند حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام اشارت کرد که

هیچ مکو

هیچ مکویند قوم از وی دور شدند آن اژدها متوجه منبر شد و آمد تا بمنبر
رسید و بر بالای منبر برآمد تا بپایه که حضرت امیرالمومنین بر آن پایه ایستاده بود
پس امیرالمومنین بطرف وی میل کرد و حضر اژدها چیزی چند بکوش امیر
المومنین علی علیه السلم کفت و مردمان آنرا می شنیدند اما نمی فهمیدند
چون فارغ شد امیرالمومنین علی ع جواب وی کفت و کسی نفهمید که
چه کفت پس آن اژدها ناپدید شد و هیچکس ندانست که بکجا رفت آنکه
حضرت امیرالمومنین علیه السلام بر سر خطبه رفت و تمام کرد و چون از
منبر بزیر آمد از حال اژدها پرسیدند فرمود که یکی از حکام جن بود مسئله
بروی مشکل شده بود از من پرسید برای وی بیان کردم بازکشت
دیکر از جمله معجزات آنحضرت آنست که در از خیبر کنده و پل خندق ساخت

و چندان نگاه داشت که تمامی لشکر ازان کذ و آن
در آنمقدار بود که هشتاد کس جمع میشدند تا آنرا از جای بجنبانند
دیگر از معجزات آنحضرت قضیه دیر و چشمه است و آن مشهور است
و معجزات آنحضرت بسیارست و چون مقرر شد که آنحضرت دعوی
امامت کرد و معجزه نمود ثابت شد که امام بحق بعد از حضرت پیغمبر ص
او باشد نه دیگران و دلایل بر امامت آنحضرت بیشتر از آنست که
حصر آن توان نمود علامه شیخ جمال الدین مطهر حلی رحمه الله کتابی
تصنیف کرده در بحث امامت و آنرا کتاب الفین نام نهاده و دران
کتاب دو هزار دلیل بر امامت حضرت امیرالمومنین علی ع و هزار دلیل
دیگر بر نفی امامت مخالف مسئله امام بحق بعد از امیرالمومنین علی ع

پسر وی امام حسن است ع و بعد از وی برادر وی امام حسین ع
و بعد از وی پسر وی امام زین العابدین علی بن الحسین و بعد از وی
پسر وی امام محمد باقر و بعد از وی پسر وی امام جعفر صادق و بعد از
وی پسر وی امام موسی کاظم و بعد از وی پسر وی امام علی بن موسی
الرضا و بعد از وی پسر وی امام محمد تقی و بعد از وی پسر وی امام
علی نقی و بعد از وی پسر وی امام حسن عسکری و بعد از وی پسر وی محمد
مهدی صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین از جهت آنکه
عصمت در امامت شرط است چنانکه گذشت و غیر ازیشان کسی
دیگر معصوم نبود پس امامت حق ایشان را باشد نه دیگران دلیل
دیگر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نص کرده بر امامت ایشان و هر یک

از ایشان نیز نص کردند بر امامت دیگری اما نص حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله مر ایشان را چنانکه در روایت آمده که حضرت
پیغمبر اشاره کرد بحضرت امام حسین ع و فرمود که اِبنی هذا اِمام
اِبنُ اِمامٍ اَخو اِمامٍ اَبو ائمةٍ تسعةٍ تاسعهم قائمهم یعنی این پسر
من امام است و پسر امامست و برادر امامست و پدر نه امام است
که نهمین ایشان قایم ایشانست یعنی خواهد بود تا قیامت
دیگر روایت کرده ابن عباس از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرمود
که خلفای من و اوصیای من و حجتهای من خدای تعالی بعد از من دوازده اند
اول ایشان برادر منست و آخر ایشان فرزند من گفتند برادر تو
کیست گفت علی بن ابی طالب علیه السلام گفتند فرزند تو که باشد گفت

مهدی

مهدی که پر خواهد کرد زمین را از عدل چنانکه پر شده باشد از جور و
ظلم پس گفت بحق آنکسی که مرا بحق بخلق فرستاد که اگر از دنیا نماند مگر
یکروز هر آینه خدای تعالی آنروز را دراز گرداند تا بیرون آید فرزند من
مهدی پس عیسی علیه السلام بیرون (فرود) آید و بوی اقتدا کند و نماز گزارد و
روشن شود روی زمین از نور پروردگار و برسد پادشاهی وی
بمشرق و مغرب دیگر روایتست که جبرئیل ع فرود آید لوحی از بهشت
آورد که دران نام ائمه اثنی عشر بود بترتیب و روایتست که یهودی
جندب نام مسلمان شد و از حضرت پیغمبر ص پرسید که خلفا بعد از تو
چند خواهند بود پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که اوصیای من بعد از من
بعدد نقبای بنی اسرائیل اند و پدر ائمه اول علی بن ابی طالب ع و بعد از

او دو پسر او حسن و حسین و چون مدت حسین تمام شود بامامت
بنشیند پسر او علی و لقب او زین العابدین باشد و چون مدت علی
تمام شود بنشیند بجای وی پسر وی نام وی محمد بوده او را باقر
خوانند و چون مدت باقر بنهایت رسد بنشیند بجای وی پسر وی
جعفر و او را صادق خوانند و چون مدت جعفر تمام شود امامت کند
بعد از وی پسر وی موسی و او را کاظم خوانند و چون مدت موسی تمام
شود امامت کند بعد از وی پسر وی علی و او را رضا خوانند و چون
مدت علی تمام شود امامت کند بعد از وی پسر وی محمد و او را تقی
خوانند و چون مدت محمد بنهایت رسد امامت کند بعد از وی پسر وی
علی و او را نقی خوانند و چون مدت علی بنهایت رسد امامت کند بعد از

وی پسر وی حسن و او را عسکری خوانند و چون مدت حسن منتهی گردد
امامت کند بعد از وی پسر وی محمد و او را مهدی خوانند و غایب شود از
امت پس جندب گفت یا رسول الله ما یافتیم این اوصیا را در توریة
و حضرت موسی ما را بشارت داد بتو و اوصیا از فرزندان تو و روایات
درین باب بسیارست از طریق موافق و مخالف و این رساله را گنجایش
ذکر آن روایات نیست و اما نص هر یک از ائمه بر امامت امام دیگر که
بعد از و خواست بودن مذکورست در روایات بتفصیل و حاصل آن
روایات مجملا آنست که هر امام از ائمه اثنی عشر در محل وفات خود فرزندان
و خویشان و اصحاب و شیعیان خود را میطلبیدند و چون همه جمع میشدند
بحضور ایشان نص میکردند بران کسی که بعد از و خواست بودن و آن را

جماعت را گواه میگرفتند بران نص واین رساله را محل ذکر آن روایات
نیست **دلیل دیگر** آنکه هر یک از ایشان افضل زمان خود بودند
وهر که افضل باشد امامت او را باشد پس امام بحق ایشان باشند
وظاهرست که زمان خالی از امام نمیتواند بود **دلیل دیگر** آنکه هر یک از
ایشان دعوی امامت کردند ومعجز بر طبق دعوی خود نمودند وهر که
دعوی امامت کند وبر طبق دعوی خود معجز نماید امام باشد پس ایشان
امام باشند ودعوی امامت ومعجزات ایشان در کتب مطولات مذکورست

مسئله حضرت صاحب الزمان زنده وباقیست وخواهد بود
تا یک مکلف در روی زمین باقی باشد زیرا که وجود امام لطفست و لطف
واجبست بر خدای تعالی در همه زمان وغیر آنحضرت امام دیگر نیست ونخواهد بود

تا القیامت

تا القیامت **دیگر آنکه** حضرت پیغمبر صلعم وائمه علیهم السلام خبر داده اند
بوجود وبقای وی تا انتهای تکلیف وخبر ایشان حق است پس لازم
باشد بقای وی ودرازی عمر آنحضرت محال ومستبعد نیست زیرا که
کسان بوده اند واکنون هستند که عمر ایشان از عمر آنحضرت دراز
ترست مثل نوح وعیسی وخضر والیاس ولقمان چنانکه در بعضی از
روایات آمده که لقمان چهار هزار سال عمر داشت ودر بعضی روایات
بیشتر ودر بعضی روایات سه هزار سال **دیگر آنکه** درازی عمر امر ممکن است
وخدای تعالی قادرست بر همه ممکنات ودر احادیث واخبار وارد
ومتواترست پس واجبست که واقع باشد وسبب غایب بودن آنحضرت
از قبل خدای تعالی نیست زیرا که خدای تعالی خلل بواجب نمیکند واز قبل آنحضرت

نیست زیرا که او معصوم است بلکه از رعیت است بجهت آنکه خلق

مخالفت و نفاق و عداوت میورزند و امتثال و اطاعت آنحضرت

نمیکنند و باوجود این قصد آنحضرت و اهل بیت و موالی و شیعه

وی میکنند پس ازینجهة غایب است و چون عذر برطرف شود ظاهر

شود و روی زمین بعدل بیاراید چنانکه در احادیث و اخبار

تفصیل اینمعنی و کیفیت ظهور و سلطنت آنحضرت وارد شده

عَجَّلَ اللّٰهُ دَوْلَةَ ظُهُورِهِ وَ رَزَقَنَا اِقْتِبَاسَ نُورِهِ وَ جَعَلَنَا مِمَّنْ يُجَاهِدُونَ

لَدَيْهِ وَ يُسْتَشْهَدُ بَيْنَ يَدَيْهِ **مسئله** بدانکه هر کس که امام حق بعد از

رسول صلی الله علیه و آله بلا فصل امیر المؤمنین علی علیه السلام را داند

او را شیعه خوانند و هر کس که بعد از حضرت پیغمبر ص ابوبکر [redacted] اصل افترا

امام داند

امام داند آنرا سنی گویند و مذهب سنیان آنست که خلفای حضرت

پیغمبر چهارند و بعد از ایشان خلیفه نیست تا خروج مهدی ع و نزد

ایشان آنست که مهدی متولد خواهد شدن و بعد از آن ظاهر خواهد شد

و مذهب کیسانیه آنست که بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

امیر المؤمنین علی علیه السلام است و بعد از و امام حسن و بعد از او امام

حسین و بعد از و محمد بن حنفیه و میگویند که او غایب است و ظاهر

خواهد شد و مهدی آخر الزمان اوست و زیدیه میگویند که بعد از پیغمبر

امام امیر المؤمنین علی ع است و بعد از وی امام حسن ع بعد از وی

امام حسین و بعد از وی امام زین العابدین و بعد از وی زید که پسر امام

زین العابدین است و هر که از نسل حضرت فاطمه باشد و دعوی امامت کند



وخروج کند و متصف بعلم و زهد باشد در مذهب زیدیه
امامست و شروط امامت در مذهب ایشان پنج است
و تعدد امام در یک زمان جایز میدارند و ناووسیه امیر
المؤمنین علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین و امام زین
العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلم را امام
میدانند و باقی ائمه را امام نمیدانند و واقفیه تا بامام موسی
کاظم را امام میدانند و باقی را امام نمیدانند و اسمعیلیه تا امام
جعفر صادق را امام میدانند و بعد از وی پسر وی اسماعیل را
امام میدانند و افطحیه تا بامام جعفر صادق را امام میدانند
و بعد از وی عبد الله افطح را امام میدانند و این مذاهب

ولواحق

ولواحق این مذاهب همه فاسد و باطل است و مذهب
حق مذهب امامیه است که قایلند بامامت دوازده امام
چنانکه گذشت و این طایفه را اثنی عشریه خوانند و فرقهٔ ناجیه
از هفتاد و سه فرقه که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله در آن
حدیث مشهور اشارة بایشان کرده این طایفه اثنی عشریه اند
زیرا که ایشان دست استمساک بعروة الوثقی ولایت اهل بیت
علیهم السلم زده اند و دین و مذهب خود را از ایشان گرفته اند پس
ناجی و رستگار باشند بمقتضای حدیث نبوی صلعم چنانکه فرمود
مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ
عَنْهَا غَرِقَ یعنی مثل اهل بیت من همچو مثل کشتی نوح است هر که

دران کشتی نشست از طوفان نجات یافت و هرکه دران
تخلف کرد و ننشست غرق شد رکن پنجم در معاد و معاد
آنست که خدای تعم در آخرت مردگانرا زنده گرداند و ارواح را
با بدان باز گرداند بعد از مفارقت و پریشانی در روزگار
قیامت و این را معاد بدنی خوانند مسئله بدانکه معاد باین
معنی که مذکور شد حق و صدقست و از ضروریات دین پیغمبر است
و ملل جمیع انبیا مشتمل است بر وجوب اعتقاد برین معاد و هرکه
منکر این معاد باشد چون دهریه و ملاحده و اسمعیله و مانند
ایشان کافر باشند و دلیل بر آنکه معاد حق است آنست که
اعادهٔ اموات برین وجه که گذشت امریست ممکن چنانکه

ابتدای

ابتدای آفرینش ایشان ممکن بود و خدای تعالی عالمست بجمیع اجزاء
بدن هر مردهٔ بعد از آنکه پوسیده و ریزیده متفرق شده
بهر وجه که باشد و هر کجا که باشد و قادرست بر جمع و تالیف و
ترکیب آن اجزا بعد از تفرق و پریشانی چنانکه در ابتدا قادر بود بتخلق
و ایجاد اجزا زیرا که خدای تعم عالم است بجمیع معلومات جزئیات و
کلیات و قادرست بر ایجاد جمیع ممکنات و خدای تعم بوقوع معاد
بدنی خبر داده است و هرچه خدای تعالی بوقوع آن خبر داده حق و صدق
است زیرا که دروغ و فعل قبیح بر خدای تعالی روا نیست پس معاد بدنی
حق باشد و حق تعالی میفرماید که قال من یحیی العظام و هی رمیم
قل یحییها الذی انشأها اول مرة و هو بکل خلق علیم یعنی گفت آن

کافر که زنده خواهد کرد استخوانهای پوسیده وریزیده را بگو تو
ای محمد که زنده خواهد کرد آن استخوانهارا آنکس که آفرید آنهارا اول
بار وا آنکس بر همه آفریده ها داناست ونیز میفرماید که کما بدانا اول
خلق نعیده یعنی چنانکه اول بار آفریدیم خلق را آخر نیز اعاده خواهیم
کرد وامثال این آیات در قرآن بسیارست وهرکه با بتداء آفرینش
اقرار کند واعاده را انکار کند کافر وملحد باشد یا جاهل معاند باشد
دلیل دیگر آنکه خدای تعالی بندگانرا با یمان وطاعت وعبادت امر
تکلیف کرد وبثواب ومستلذات بدنی در بهشت مثل حور وقصور و
فواکه وطیور وعده داده واینها در دنیا باهل ایمان وعبادت و
طاعت نمیرسد زیرا که تکلیف تا مردن زایل نمیشود پس میباید که در

آخرت

آخرت بایشان برسد واگرنه خلف وعده وظلم لازم آید ومحال
آنکه خدای تعالی عادل وحکیم است وظلم وخلف وعده وخلل بواجب
نمیکند پس معاد بدنی حق باشد تا حق بمستحق رسد مسئله هر مکلف
که از دنیا با کفر بیرون رود مستحق عقاب بود ومخلد در دوزخ بماند و
عقاب ضرریست با اهانت که مکلف مستحق آن باشد بسبب کفر یا معصیت
وهر مکلف که از دنیا با ایمان بیرون رود اگر مبرا از جمیع گناهان کبیره باشد
مستحق ثواب شود ومخلد در بهشت بماند وثواب نفعیست با تعظیم
واجلال که مکلف مستحق آن باشد بجهة ایمان وطاعت واگر گناه کبیره
کرده باشد اما با توبه از دنیا بیرون رود یا شفیعی اورا شفاعت کند
یا حق تعالی از فضل خود گناه اورا عفو کند آنکس نیز مستحق ثواب باشد

و مخلد در بهشت بماند و اگر هیچ ازین سه واقع نشود مستحق
عقاب باشد بجهة گناهان و مستحق ثواب نیز باشد بجهة ایمان پس
اول او را بقدر گناه عقاب کنند و بعد ازان در بهشت در آرند
و مخلد باند در آنجا بسبب ایمان و اعتقاد درستی که داشت اما
می باید دانست که هر گناهی که حق غیر خدای تعالی باشد مثل خون
ناحق و ظلم و غصب اموال و دشنام دادن و فحش گفتن و غیبت
کردن و مانند آن آن گناه را عفو و شفاعت نمیباشد و بتوبه
زایل نمیشود بلکه در دنیا ادا باید کرد یا حلالی میباید طلبید
و اگر در دنیا ادا یا حلالی حاصل نشود در آخرت عوض باید داد
مسئله توبه کردن از معصیت واجبست زیرا که توبه دفع

ضرر

ضرر معصیت میکند که آن عقابست و دفع ضرر نفس با قدرت
و اختیار واجبست **دیگر** آنکه خدای تعالی امر کرد بتوبه چنانکه فرمود
توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی توبه کنید بخدای تعالی توبه سود مند
و امتثال امر خدای تعالی واجبست پس توبه واجب باشد و توبه آنست
که کسی ترک معصیت کند و پشیمان شود از هر معصیت که کرده باشد
و قصد کند که هرگز معصیت نکند پس اگر آن معصیت شرب خمر باشد
یا مانند آن ازان توبه کند برین وجه که گفته شد و اگر ترک نماز باشد
و مثل آن توبه تنها ازان کافی نباشد بلکه با توبه قضا نیز باید کرد
و اگر آن معصیت اضلال مردمان باشد ازان توبه کند و آنها را که
گمراه کرده باشد باز گرداند و اعلام کند که آن باطل بوده و اگر توبه

حق الناس باشد مثل زکوة وخمس با وجود توبه گذشته را
ادا باید کرد واگر آن معصیت غیبت یا تهمت یا مانند آن
باشد توبه کند از ان وازانکس حلالی حاصل کند واگر غصب
اموال ودزدی ومانند آن باشد توبه کند وآن مال را ادا کند بانکس
یا وارث انکس یا حلالی حاصل کند واگر قتل یا جرح باشد از روی
عمد توبه کند وخود را بخونخواه تسلیم کند تا قصاص کند یا دیت
بگیرد یا عفو کند ودر آخرت آن کشته را نیز عوض باید داد واگر
از اداء حق الناس عاجز باشد وبران قدرت نداشته باشد با
وجود توبه قصد باید داشت که هر گاه که متمکن شود ادا کند یا
حلالی طلب کند واگر اصلا در دنیا میسر نشود در آخرت عوض

باید داد

باید داد **مسئله** سوال منکر ونکیر وعذاب قبر عاصیان را
وحشر ونشر وحساب وبر پریدن کتابهای اعمال مکلفان از یمین
وشمال وصراط ومیزان وبهشت ودوزخ وثواب وعقاب وغیر آن
از احوال آخرت همه حق است وواجب است اعتقاد واقرار کردن
باینها زیرا که این چیزها همه ممکن اند وخدای تعالی قادر است بر همه
ممکنات وصادق القول بوقوع اینها همه خبر داده است پس حق باشد
مسئله هر المی که بغیر رسد اگر آن غیر مستحق آن الم باشد بران
الم عوض لازم نباشد پس اگر آن الم از خدای تعالی باشد یا خدای تعالی
آن الم را مباح کرده باشد یا امر کرده باشد یا آن الم غیر ذوی عقل را ب
الم عوض اینها همه بر خدای تعالی باشد واگر نه ظلم لازم آید وباید که

این عوض لابد زاید بران الم باشد بآن مقدار که آن متالم بران
راضی شود و اگر نه عبث لازم آید بر خدای تعالی و اگر آن الم از
مکلف صادر شده باشد بغیر ازین وجوه مذکوره عوض الم بران
مکلف باشد و مساوات عوض بآن الم درین صورت لازم است
و اگر نه ظلم لازم آید و عوض چیزیست که مکلف مستحق باشد
آنرا خالی از تعظیم و جایز است که عوض در دنیا باشد یا در آخرت
یا در هر دو نفع باشد یا دفع ضرر **مسئله** بدانکه رزق آنچیزیست
که کسی ازو انتفاع تواند گرفت شرعا باکل و شرب یا غیر آن و کسی
دیگر را نرسد که اورا منع کند ازان خواه مال باشد و خواه غیر مال
مثل زن و فرزند و جاه و حرام روزی نیست شرعا زیرا که خدای تعالی

می فرماید

می فرماید که وانفقوا مما رزقناکم یعنی نفقه کنید ازان روزی که
بشما دادیم و محال است که خدای تعالی امر کند بانفاق حرام و اجل
آن وقتست که حیوان دران وقت میرود و اجل بر دو قسم است
اجل بلا و اجل مسمی و آنکس که کشته شد اگر او را نمیکشتند احتمال
داشت که میرد و احتمال داشت که میزیست و بعضی گفته اند که البته
می مرد و بعضی گفته اند البته میزیست و این هر دو مذهب
باطل است **خاتمه** روایتست از اهل البیت علیهم السلام
که چون مؤمن را وفات نزدیک رسد شیطان لعین دران
حالت نزد وی آید و سعی بلیغ نماید و ویرا وسوسه کند تا شاید که
ویرا از ایمان بگرداند پس هر مؤمن که خواهد که دران حالت از شر

ابلیس ایمن باشد باید که در هر صبح وشام اگر تواند واگر نتواند

آنچه مقدور او باشد این اعتقادات را که مذکور شده ومیشود در

در دل خود بگذراند واعتقاد کند وبزبان نیز اقرار کند آنکه بگوید

اَللّٰهُمَّ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ اِنّی اَوْدَعْتُکَ یَقینی هٰذا وَثَباتَ

دینی وَاَنْتَ خَیْرُ مُسْتَوْدَعٍ وَقَدْ اَمَرْتَنا بِحِفْظِ الوَدایِعِ

فَرُدَّهُ عَلَیَّ وَقْتَ حُضُورِ مَوْتی بِرَحْمَتِکَ یا ارحم الراحمین

ونیز باید که در هر صبح وشام بآنچه مقدورست این دعای

عدیله که مرویست از امیر المؤمنین علی علیه السلام بخواند

ودعای عدیله اینست بسم الله الرحمن الرحیم

شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ وَالمَلٰائِکَةُ وَاُولُوا